**اصول، جلسه 45: 14/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد صحیحة ثالثه زراره بود. در مورد صحیحة ثالثة زراره مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند که استدلال به این استدلال بر استصحاب با یک مشکل جدی مواجه هست و آن این است که اگر بخواهیم مراد از قام فاذا فالیها رکعة اخری که در این روایت هست را رکعت متصله بدانیم که محصّلش این هست که در شک بین ۳ و ۴ بنای بر اقل باید گذاشته بشود. این مخالف فتوای طائفه هست. و این‌که بخواهیم این روایت را حمل بر تقیه کنیم، با صدر روایت جور در نمی‌آید. چون در صدر روایت رکعت منفصله را دستور داده در شک بین ۲ و ۴. در شک ۲ و ۴ به رکعت منفصله، دستور داده به قرینة تعیّن فاتحة الکتاب. چون فاتحة الکتاب را معین کرده به این قرینه این نشانگر این است که مراد رکعت منفصله است. وقتی در صدر روایت تقیه نشده، این‌که در ذیل روایت تقیه شده باشد خیلی مستبعد هست. بنابراین این نشانگر این هست که روایت تقیه‌ای نیست و روایت رکعت منفصله را بیان کرده، و رکعت منفصله با استصحاب جور در نمی‌آید. استصحاب استقراء رکعت منفصله بودن را نمی‌کند. خب این اشکالی هست که مرحوم شیخ مطرح فرمودند.

مرحوم آقای خمینی پاسخی دادند که این مطلب که در کلام حاج آقا مورد بحث قرار گرفته و من می‌خواهم یک مقداری کلام حاج آقا را توضیح بدهم.

مرحوم آقای خمینی فرمودند که نه صدر روایت هم تقیه‌ای است. چون عده‌ای از فقهای عامه مانند شافعی و احمد و اوزاعی، آنها قائل به این هستند که در رکعت سوم و چهارم هم باید فاتحة الکتاب خواند. که تعیّن فاتحة الکتاب در رکعت سوم و چهارم قائل هستند. بنابراین ما صدر روایت را حمل بر تقیه می‌کنیم. حاج آقا اینجا به بحثی کردند گفتند از احمد دو تا روایت هست. ایشان یک مقداری مسامحه در تعبیر کردند. ولی علاوه بر این اشکال، اشکال عمده این هست که زراره این روایت را عن احدهما نقل می‌کند. احمدهما یعنی امام باقر یا امام صادق علیهم السلام. و شافعی دو سال بعد از وفات امام صادق در سال ۱۵۰ به دنیا آمده و ۳۶ سال بعد از شهادت امام باقر علیه السلام به دنیا آمده. احمد بن حنبل متولد ۱۶۴ هست و نمی‌شود به اعتبار احمد بن حنبل که سال‌ها بعد از شهادت امام باقر و امام صادق به دنیا آمدند تقیه صورت گرفته باشد. اوزاعی هم فقیه شام بوده. تقیه یا باید به ملاحظة فتوای مشهور بین عامه بگوییم تقیه صورت گرفته، یا به ملاحظة فتوای فقهای عراق یا فتوای کوفه یا مدینه است. چون اکثر رواتی که از ائمه سؤال می‌کردند کوفی بودند و محل احتیاج و تقیة آنها فتوای عامه اهل عراق بوده. فقیه مدینه مالک بوده که مالک کتاب موطع ۵:۵۴ را برای منصور نوشته. فقیه عراق هم در زمان امام صادق عمدتاً ابو حنیفه بوده و آنجا. مشهور بین فقهای عامه هم تعیّن قرائت فاتحة الکتاب هست.

و بعد حاج آقا می‌فرمایند که مرحوم آقای خمینی این مطلب را که فرمودند از عبارت تذکره نقل کردند و عبارت تذکره را نفی می‌کنند. من قبل از این‌که عبارت تذکره را یک توضیحی در موردش بدهم، این نکته را عرض بکنم. این‌که حاج می‌فرمایند آن‌که با تقیه مناسبت دارد فتوای مشهور عامه یا فتوای کوفه و مدینه است، یک موقعی ما می‌خواهیم دو تا روایت هست، با همدیگر تعارض دارند، از باب مرجحات یک روایت را حمل بر تقیه کنیم، به عنوان موافق عامه. و یک روایت موافق عامه در نظر می‌گیریم، یک روایت مخالف عامه. این موافق عامه، موافق با مشهور عامه است. آن مرجح ما وافق العامه و ما خالف العامه مراد موافقت با همة عامه یا لااقل مشهور عامه است. یک موقع هست نه، موافقت و مخالفتی را که به عنوان یک موافقت مخالفت طبیعی را که، حالا بفرمایید دو تا روایت را که ما کنار هم می‌گذاریم گاهی اوقات یک روایت را حمل بر تقیه می‌کنیم، به عنوان یک جمع عرفی. یعنی جمع عرفی گاهی اوقات در مرحلة دلالت هست، گاهی اوقات جمع عرفی در مرحلة جهت صدور هست. یعنی عرف متعارف دو تا روایت را که ببینند، یک روایت را می‌گویند این تقیه‌ای صادر شده.

در این مرحله یا باید تقیه به لحاظ مکان سائل باشد، یا باید به لحاظ مکان امام علیه السلام که مسئول باشد. امام در مدینه ساکن بوده، امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مدینه ساکن بودند، تقیه به لحاظ مکان امام علیه السلام باشد باید فتوای فقهای مدینه را در نظر بگیریم. به لحاظ سائل باشد، سائل اینجا زراره هست، زراره کوفی است، تقیه به لحاظ مکان او باشد، باز هم فتوای فقهای عراق و فقهای کوفه را باید در نظر گرفت. همچنین اگر ملاحظة متعارف روات را هم بکنیم. گاهی اوقات تقیه برای این بوده که، ولو آن سائل فقط خصوص سائل هم نبوده. آن سائل یک نحو در شهر خودش مسأله را مطرح می‌کرده و روات دیگر هم این مطلب را از او اخذ می‌کردند و آن مطلب در آن محیط پخش می‌شده، مشکل‌ساز می‌شده. خب روات ما اکثراً همان شاگردهای زراره‌اند، اکثراً اهل کوفه بودند، آن هم باز بحث فتوای فقهای کوفه باید مطرح باشد. یعنی چه اکثریت راوی‌ها را در نظر بگیریم، خصوص سائل را در نظر بگیریم، مسئول را در نظر بگیریم، اینها هر یک از اینها را در نظر بگیریم، باید فتوای کوفه یا مدینه را در نظر بگیریم. و هیچ یک از فتوایی که در کوفه و مدینه مطرح بوده این بحث تعیّن فاتحة الکتاب در موردش مطرح نیست.

نکتة دیگری که اینجا هست آن این است که در رکعت سوم و چهارم شافعی و اوزاعی و احمد فی روایة اینجا گفتند تجب الفاتحة فی کل رکعة من الاوائل و الاواخر. اینها اصلاً در تمام رکعات می‌گویند فاتحة الکتاب متعیّن هست. چه رکعت اوّل، چه رکعت دوم، هر رکعتی باشد فاتحة الکتاب متعیّن هست. اگر چنین باشد به نظر می‌رسد این روایت را نمی‌شود حتی با فتوای شافعی و اوزاعی و احمد فی روایة هم تطبیق داد. چون این‌که امام علیه السلام فرموده بفاتحة الکتاب این پیداست یک خصوصیتی دارد. کأنّ بعضی رکعات را می‌توان با فاتحة الکتاب خواند، بعضی رکعات را نمی‌شود با فاتحة الکتاب خواند. اینها شافعی و اوزاعی و احمد که به‌طور کلی در تمام رکعات می‌گویند باید فاتحة الکتاب خوانده باشد. قید به فاتحة الکتاب ذکر کردنش اینجا حالت لفظ‌طوری پیدا می‌کند و بنابراین از این جهت هم ما نمی‌توانیم این روایت را مربوط به فتوای شافعی و اوزاعی و احمد بدانیم.

از طرف دیگر یک نکته‌ای در کلام مرحوم آقای صدر وارد شده و ایشان تذکر دادند، آن این است که اساساً این‌که در این روایت در مورد آن دو رکعتی که هست، خصوصیات آن دو رکعت را ذکر کرده. گفته یرکع رکعتین و اربع سجدات و هو قائم بفاتحة الکتاب، اوّلاً دو رکعت و چهار سجود ایستاده همراه با فاتحة الکتاب. اگر قرار باشد آن دو رکعت متصل باشد معنایش این است که بنای بر دو گذاشتیم فرض کردیم رکعت دوم است، رکعت سوم و چهارم نماز پیداست که دو تا سجده دارد. رکعت سوم و چهارم مشخص هست که باید ایستاده باشد. این ذکر خصوصیات به اعتبار این هست که یک نماز مستقلی هست، این نماز مستقل ممکن است ایستاده باشد ممکن نشسته باشد. ممکن است مقدارش دو رکعت باشد، ممکن است یک سجده داشته باشد، رکعاتش ممکن است بیشتر باشد، کمتر باشد. مثل نماز آیات رکوع‌های زیادی دارد، امثال اینها. ذکر خصوصیات در مورد نماز متصل وجهی ندارد. من عرض کردم شما روایت‌های نگاه کنید روایت‌هایی که وجود دارد در مورد رکعات متصله. روایاتی که رکعات متصله را دارد خصوصیاتش را ذکر نمی‌کنند، می‌گویند بنای بر ۳ بگذار. یک رکعت دیگر ادامه‌اش بخوان امثال اینها، آن خصوصیات آن رکعت اضافه را بیان نمی‌کنند، چون وجهی ندارد بیان بشود. پس بنابراین تردیدی نیست که مراد از یرکع رکعتین و اربع سجدات و هو قائم بفاتحة الکتاب، مراد رکعت متصل هست. و یتشهد مثلاً این، آیا شکی در این هست که در رکعت چهارم باید تشهد داد؟ این خصوصیاتی که ذکر شده، این نشانگر این هست که این دو رکعت، دو رکعت متصله هست که نیاز هست خصوصیات این نماز منفصله و نماز مستقل بیان بشود. پس بنابراین صدر روایت حتماً ناظر به نماز احتیاط هست و ناظر بنای بر دو نیست. این بر خلاف تقیه هست، از دو جهت، هم بنای بر ۲ گذاشتنش، بنای بر ۴ گذاشتنش و این‌که سلام دادنش این بر خلاف تقیه هست. این هم یک نکته.

البته یک نکتة دیگری هم اینجا هست، آن هم این‌که قبلاً هم عرض کردم، یک روایت دیگری هست در کافی، جلد ۳، صفحة 350، روایت ۳ با همین سند عن زراره عن احدهما علیهما السلام نقل کرده، این روایت را قبلاً خواندم، یک بار دیگر هم می‌خوانم، «قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ لَا يَدْرِي وَاحِدَةً صَلَّى أَمْ ثِنْتَيْنِ قَالَ يُعِيدُ قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ لَمْ يَدْرِ أَ ثِنْتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثاً» قطعة اوّل روایت این هست که در شک یک و دو باید اعاده کند. در شک دو و سه، «َقَالَ إِنْ دَخَلَهُ الشَّكُّ بَعْدَ دُخُولِهِ فِي الثَّالِثَةِ مَضَى فِي الثَّالِثَةِ ثُمَّ صَلَّى الْأُخْرَى وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ»

«ثُمَّ صَلَّى الْأُخْرَى» این را معنا کردند که مرادش این هست که یک رکعت دیگری را به صورت منفصله به جا می‌آورد

«وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ وَ يُسَلِّمُ» و یک تعبیر دیگری هست که: «قُلْتُ فَإِنَّهُ لَمْ يَدْرِ فِي ثِنْتَيْنِ هُوَ أَمْ فِي أَرْبَعٍ قَالَ يُسَلِّمُ وَ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يُسَلِّمُ وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ.»

این که لم یدر فی ثنتین هو ام فی اربع ظاهراً مراد از لم یدر فی اثنتین هو ام فی اربع، بعد از این است که اثنتین را تمام کرده باشد، بعد دخوله فی الثالثة مراد هست. یعنی یقین دارد که اثنتین را چون. از آن عبارت قبلی استفاده می‌شود. هم از این روایت استفاده می‌شود، «إِنْ دَخَلَهُ الشَّكُّ بَعْدَ دُخُولِهِ فِي الثَّالِثَةِ» که اگر شک بعد از دخولش در ثالثه نباشد، این مضی فی الثالثه نیست. یعنی هم از روایات دیگر هم استفاده می‌شود که دو رکعت اوّل را باید احراز کرده باشد. دو رکعت اوّل فریضه است، رکعت سوم و چهارم سنت هست. و شک در رکعت اوّل و دوم واقع نمی‌شود، هم صدر روایت هم گفته شک یک و دو، یعید، بعد دخوله فی الثالثه هم ازش استفاده می‌شود که اگر هنوز دو تا را احراز نکرده که دو تا کاملاً انجام داده، بعد دخوله فی الثالثة نیست، این یقین ندارد که دخوله فی الثالثة کرده یا نه. دخوله فی الثالثة یعنی جایی که نمی‌داند دو تا را تمام کرده، نمی‌داند الآن سومی را دارد تمام می‌کند یا سومی را تمام نمی‌کند. یعنی مراد این است که بعد از اتمام سجدتین این مراد هست.

«لَمْ يَدْرِ فِي ثِنْتَيْنِ هُوَ أَمْ فِي أَرْبَعٍ» این را باید اینجور معنا کنیم که جایی که احراز کرده دو تا را. بنابراین دقیقاً همین روایت، ظاهراً همین روایت، این قطعة اخیرش، اذا لم یدر فی ثلاث هو ام. من لم یدر فی اربع هو ام فی اثنتین و قد احرز اثنتین می‌شود که امام علیه السلام طبق این نقل فرمودند یسلم و یقوم فیصلی رکعتین ثم یسلم فلا شیء علیه. که اینجا دیگر تصریح شده که این نماز، نماز منفصله هست، بعد از سلام هست. بگوییم اینجا یک نقل به معنایی صورت گرفته و از خود همین نقل به معنا صورت گرفتن که مشخص است که این را رکعت منفصله روات فهمیدند. ظاهراً من لم یدر فی اربع هو او فی ثنتین و قد احرز ثنتین، همین تعبیری که لم یدر فی اثنتین هو ام فی اربع اینها سؤال‌هایش چیزهایش یکی هست و یک.

یک نکته‌ای را هم اینجا عرض بکنم. یک نقل دیگری اگر این دو تا را یکی بدانیم، این من لم یدر فی اربع او.

بنابراین، این‌که این دو تا یک روایت باشند در اصل و نقل به معنا صورت گرفته باشد، این معنایش این است که روات از این روایت هر یک از این، همین رکعت منفصله فهمیدند که عرض کردیم رکعت منفصله ظاهر روایت همین هست که رکعت، رکعت منفصله هست. این هم این تعبیر.

علی ای تقدیر مرحوم شیخ انصاری با توجه به این قرائن، این روایت صحیحة ثالثة زراره را یک معنای دیگری معنا کرده بودند. فرموده بودند که این روایت ناظر به قاعدة بنای بر یقین به معنای لزوم تحصیل یقین قطعی در مقام فراغ هست. قاعدة اشتغال را می‌خواهد بیان کند، این مربوط به استصحاب نیست و قاعدة یقین اقتضاء می‌کند که شما باید کاری بکنید که قطعاً برائت ذمه حاصل بشود. و برائت ذمه به این هست که یک رکعت منفصله به جا آورده بشود. رکعت به صورت منفصله به جا آورده بشود با توضیحاتی ائمه علیهم السلام در موردش دادند.

شیخ می‌فرماید که در روایت دیگر هم گفتند یبنی علی الیقین، مراد از بنای بر یقین همین قاعدة استصحاب هست.

عرض کردم این‌که روایاتی که در مورد بنای بر یقین هست، آقای حائری یک روایتی را ذکر کرده بودند، روایت علاء را ذکر کرده بودند که شیخ انصاری به روایت علاء ناظر هستند. من عرض کردم که نه، روایت علاء خصوصیت ندارد. روایت‌های زیادی هست که، شیخ می‌تواند به همین روایت‌ها ناظر باشد.

این روایت‌ها را در جلسات من خواندم که یکی از آن روایت‌ها، روایت اسحاق بن عمار بود، یکی از آن روایت‌ها، روایت رفاعة در بحث طواف بود. و روایت‌هایش را خواندم. در روایت رفاعة، حالا من یک نکته‌ای عرض کنم، عبارت‌های فقها در مورد این روایت‌ها دارند، من این عبارت‌ها را بیاورم. و این‌که مراد از این روایت‌هایی که در مورد بنای بر یقین، یبنی علی یقینه هست مراد چی است، روایت رفاعة این بود،

«فِي رَجُلٍ لَا يَدْرِي سِتَّةً طَافَ أَوْ سَبْعَةً قَالَ يَبْنِي عَلَى يَقِينِهِ»

این را آقایان در مدارک دارد، البنا علی الیقین هو معنا البنا علی الاقل. بنای بر یقین را بنای بر اقل معنا کرده.

در روضة المتقین، جلد ۴، صفحة ۵۴۸ هم گفته علی یقینه ای علی الاقل و یحمل علی النافلة او علی البطلان و الاعادة حتی یحصل الیقین. این می‌گوید این روایت را دو جور حمل شده، یکی این‌که مراد نافله است که در نافله مستحب است که بنای بر یقین، یعنی اقل بگذارد. می‌شود بنابر اکثر هم گذاشت، ولی مستحب است که بنابر اقل بگذارد. اشاره به آن هست یا علی البطلان و الاعادة حتی یحصل الیقین. علی البطلان و الاعادة همین معنایی است که مرحوم شیخ فرمودند.

در لوامع صاحبقرانی، جلد ۸، صفحة ۸ هم یک مقدری مفصل‌تر این را توضیح داده. این‌که ظاهرش آن است که مراد از یقین ۶ است که متیقن است و ۷ مشکوک. و در فقه رضوی مذکور است که بنابر ۶ می‌گذارد و جمعی تأویل کردند که یقین آن است که از سر گیرد، زیرا که اگر بر ۶ گذارد و در واقع ۷ کرده باشد زیادتی به فعل آمده است که مبطل است. و اگر بنابر ۷ گذارد و در واقع ۶ بوده باشد یک شوط هم کرده است و نقصان مبطل است. پس در هیچ حالی یقین به هم نمی‌رسد، چنانچه در نماز گذشت و جمعی حمل کرده‌اند بر نافله که در آن مخیّر است که بنابر اقل گذارد یا اکثر و اقل بهتر است. و ظاهراً صدوق نیز چنان اعتقاد دارد و احتمال تخییر نیز هست.

تخییر یعنی تخییر از این‌که از هر روایتی اخذ کند، اخذ کند.

و این به دعب محدثین اقرب است. که در خود شک در نماز مرحوم صدوق تصریح می‌کند که هر یک از این روایات عمل کند می‌تواند عمل کند. این روایت.

یکی از روایت‌های دیگر همان روایت اسحاق، در ذیل روایت اسحاق بن عمار که روایت اسحاق بن عمار را جلسة قبل خواندیم. در ذیل روایت اسحاق بن عمار هم شبیه همین عبارت‌ها وارد شده. قبل از این‌که ذیل روایت اسحاق بن عمار را عرض بکنم همین روایت بنای بر یقین را عرض کنم. روایت رفاعة را در ریاض بعضی استدلال کردند بر این روایت رفاعة برای این‌که بنابر اقل می‌گذارد و بالصحیح فی رجل لا یدری ستة طاف او سبعة قال یبنی علی یقینه.

در ریاض می‌گوید و هو لیس بصریح لاحتماله النفل. این یک احتمال. و کون الشک بعد الانصراف و البنا علی الیقین بمعنی انه حین انصرف اقرب الی الیقین مما بعده فلا یلتفت الشک بعده. این هم یک معنا. یعنی این بنای بر یقین یعنی این‌که التفات نمی‌کند به اعتبار این‌که حین الانصراف مراد، مال شک بعد از انصراف هست. این هم دو معنا.

معنای سوم و ارادة الاعادة ان یادی بطواف یتیقن عدده. که همین معنای سومی هست که در روضة المتقین هم آمده بود. ریاض المسائل، جلد ۷، صفحة ۸۶.

صاحب جواهر هم در جلد ۱۹، صفحة ۳۸۲ همین عبارت ریاض را ازش اخذ کرده. البته مرحوم آقای داماد در کتاب الحج، جلد ۳، صفحة ۵۳۷ این را می‌فرماید که صریح هست در تجویز بنا بر اقل و کلام صاحب جواهر را نپذیرفته.

آقای خویی در معتبر فی شرح المناسک، جلد ۵، صفحة ۱۳ این روایت را آورده و این‌که این روایت دال بر بنای بر اقل هست نپذیرفته. به هر حال بحث‌هایی در مورد این روایت هست که مراد از یبنی علی یقینه چی هست. حالا این روایت را فردا، در مورد روایت اسحاق بن عمار هم عبارت‌هایی هست، من عرض می‌کنم. یک توضیحی در مورد عبارت شیخ می‌خواهم بدهم، این را فردا ان‌شاءالله بحث را ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد